

تاکی فرو بردن مردم در چاه همکران؟

اما با همه این ظلم و ستم و نامردمی، بدانید که دوره شما هم توسط همین زنان که امروز زیر مشت و لگد و تحقیر و اهانت و هتک حرمت شما خرد و له می شوند، به پایان برده می شود.

و امروز این سالار زنان، پایان دوره خدعه و نیرنگ و نامردمی شما را در سراسر ایران با دریدن حجاب اجباری اعلام کردند.

آری:

این پیام را از حلقوم پر از درد آن شیر زنانی که بر تاریکی هجوم برده اند، در غالب شعر گیلکی پائین که به همین منظور سروده شده است می توان دید.

ولی دؤتم، شیمه دوره، به مه سر	(ولی می دانم که دوره شما بسر آمده است)
شیمه موش مردگی، خدعه به مه سر	(و دوره موش مردگی و خدعه تان بسر آمده است)
مردم د حرف مفت گوش نوکونن	(دیگر مردم به حرفهای مفت، گوش نمی کنند)
امروز، مردم، آخوند پُشت کونن	(بلکه امروز، مردم به آخوندها پشت کردند و می کنند)
د حسین وسین گریه نوکونن	(دیگر برای " حسین " گریه نمی کنند)
عربون وسین ناله نوکونن	(برای عربها عزاداری و ناله نمی کنند)
د روزه و نماز نیه عبادت	(دیگر روزه و نماز، عبادت نیستند)
د مسجد شون، نیه مردم عادت	(مسجد رفتن، دیگر، عادت مردم نیست)
د ریش و پشم نیه الگوی مردم	(ریش و پشم، دیگر الگوی مردم نیست)
مگه، امروز نیه قبله ی مردم	(حتی مگه دیگر قبله مردم نیست)
چادر و روسری، گوره، کونن، گُم	(چادر و روسری، گورشان را گم می کنند)
هر کس، آخوند بَبون، باید بشون قم	(هر کس آخوند باشد و یا چون آخوند فکر کند باید برود قم)
د گل، بیرون هَنه، از توی گلزار	(کم کم، گل از توی گلزار، سَرکه می کشد و بیرون می آید)
علف هرز، مینه، توی چمن زار	(علف های هرزه، دیگر در چمن زار شانس ندارند و می میرند)
د شادی، جای دل تنگین گینه	(دیگر این شادی است که جای دلتنگی ها را می گیرد)
یواش خنده، لبون سر، نشینه	(پس از آن خنده به آرامی روی لبان می نشیند)
عاشق، با معشوقش، د ترس ندانن	(در این شرایط دیگر عاشق با معشوقش، هیچ ترسی ندارند)
بیرون، با هم شونن، سر خر ندانن	(با هم بیرون می روند و دیگر سرخری نیست که مزاحشان شود)
کنار آب، با هم، آب بازی کونن	(در کنار آب، فارغ از داغ و درفش و هتک حرمت، آب بازی می کنند)
آب میون، زیر آب، جوونی کونن (هنگام شنا کردن بر روی و زیر آب، جوانی های دوران عشق سالار را انجام می دهند)	
تو آفتو، ریگه سر، درازه نه نن	(توی آفتاب، روی شن داغ، در از می کشند)
لباس در بارده، جون برهنه نه نن	(تمامی پوشش خود را از تن در می آورند و لخت به آفتاب)
سلام می کنند)	

قشنگ پیرهن رنگ وارنگ دو کونن
خیابان راه شونن، هی غمزه کونن
فروشند)

آها لاکو، خرفتی و خرافات
گوما کونه، گوره، بعد با مکافات
وقتی فنا به بون، جهل و جهالت
(
اونه جا سر هنه، عقل و درایت
کم کم عاقل بونیم، عاقل موجینیم
حرکت می کنیم)

(پیراهن قشنگ رنگین می پوشند)
(در خیابانها فارغ البال، قدم می زنند و غمزه می
آری: دختر زیبا! خرافات و خرافات سالاری)
(با مکافات در خور، گورشان را گم می کنند)
(این را بدان! وقتی که جهل و جهالت، فنا و نابود بشود

(جای آن را عقل و درایت می گیرد و نهادینه می شود)
(کم کم در این شرایط حاکمیت عقل، عاقل می شویم و عاقلانه

کم کم بیدار بونیم، د خواب نبونیم) و کم کم بیدار می شویم و دیگر به آن خوابی که 1400 سال
پیش رفته بودیم، نمی رویم)

هزار و چهارصد سال، نمار خواب بیم
امی چشمون باز بو، اما تو خواب بیم
بودیم)

خواباودن آمره، همه ببوردن
هر چی داشتیم، همه، غارت ببوردن
امی خاکه، همه، پار پاره بوذن
امی باغ گل، ویرونه بوذن

(ما را خواب کردند و بعد همه چیز ما را بردند)
(هر چه اندوخته بودیم، همه را غارت کردند و بردند)
(سرزمین ما را پاره پاره کردند)
(تمامی باغ گل ما را ویرانه کردند)
(دیگر بس است خواب، بیاییم از این پس بیدار بمانیم)
(هوشیار باشیم و همیشه هوشیار و بیدار بمانیم)
(چقدر خوب است که آدم بیدار باشد)

د بسه خواب، بی یه بیداری، بی سیم
هوشیار نبیم، هیتو، هوشیاری بی سیم
چقدر خوبه، آدم، بیداری بی سه
دنیا، بیدار بی سه، نمار بی سه
نویسنده و سراینده: احمد پناهنده
www.apanahan.blogspot.com

(با چشم باز دنیا را ببیند و در نمار خواب نباشد)